

نگرش هویتی ابوریحان بیرونی

رضا شجری قاسم خیلی *

سیدهاشم آقاجری **، حمید احمدی ***، سارا شریعتی ****

چکیده

تغییرهای عمیق، ساختاری و چندبعدی که در پی فتح ایران رخ نمود، برخی از مهم‌ترین عنصرهای تشکیل‌دهنده هویت ایرانی در عهد باستان را دگرگون کرد یا به نابودی کشاند. با از میان رفتن برخی از این عوامل مانند سرزمین/جغرافیا و دولت ایرانی و در پی آنها تغییر یکی از مهم‌ترین پایه‌های هویت ایرانی در عهد باستان یعنی دین، هویت ایرانی دچار بحران شد. ایرانیان را با توجه به پاسخی که به بحران پیش رو دادند می‌توان به سه دسته ایران‌گرایان، اسلام‌گرایان و ایران - اسلام‌گرایان تقسیم کرد. این مقاله ضمن برشمردن مهم‌ترین ویژگی‌های اسلام‌گرایان، به بررسی نگرش هویتی ابوریحان بیرونی پرداخته و هویت اسلامی این دانشمند ایرانی را با توجه به آثارش نشان داده است.

کلیدواژه‌ها: ابوریحان بیرونی، هویت، هویت اسلامی، اسلام‌گرایان

مقدمه

فتح ایران به دست عرب‌ها تحولی عمیق در این سرزمین پدید آورد که شاید بتوان آن را مهم‌ترین و تأثیرگذارترین رویداد در سراسر تاریخ این دیار نامید. این رویداد علاوه بر تغییر ساختار سیاسی ایران و پیوستن آن به قلمرو دستگاه خلافت، پیامدهای دیگری نیز

* نویسنده مسئول: دانش‌آموخته دکتری دانشگاه تربیت مدرس، تاریخ Rezashajari655@yahoo.com

** استادیار دانشگاه تربیت مدرس

*** استاد دانشگاه تهران

**** استادیار دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۰۹/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۰۱/۳۰

داشت: مرزهای سیاسی فروپاشید، اقوامی با فرهنگ جدید وارد ایران شدند، نظام خانواده و قوانین حقوقی دگرگون شد و زبان عربی زبان رسمی، ادبی و دینی ایران قرار گرفت. این زبان در عرصه نوشتار ادبی و نه گفتار روزمره حکم فرما شد، الفبا و خط عربی به موازات آن در میان ایرانیان انتشار یافت و الفبای پیشین آرامی - پهلوی را از میدان به در کرد. یکی از مهم‌ترین نتیجه‌های فتوحات در ایران انتشار دین اسلام در میان مردم بود. دین جدید به علت‌های گوناگون در میان آنها رخنه کرد و با عقب راندن دین‌های رایج در ایران باستان به تدریج سراسر این سرزمین را فرا گرفت.

از جمله عرصه‌هایی که دچار دگرگونی شد عرصه هویت ایرانی است. تغییرهای عمیق، ساختاری و چندبعدی که در پی فتح ایران رخ نمود، برخی از مهم‌ترین عنصرهای تشکیل دهنده هویت ایرانی در عهد باستان را دگرگون کرد یا به نابودی کشاند که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از سرزمین/جغرافیا، دولت و دین. با از میان رفتن مؤلفه‌هایی مانند سرزمین/جغرافیا، به معنی سیاسی کلمه، دولت ایرانی و در پی آن تغییر یکی از مهم‌ترین رکن‌های هویت ایرانیان در عهد باستان یعنی دین، هویت ایرانی دچار بحران شد، زیرا این سه از یک سو باعث همبستگی و تشابه در داخل و با «خودی» و از سوی دیگر، سبب تمایز و تفکیک در خارج و با «دیگری» می‌شد. بنابراین، پس از فتح ایران دیگر نمی‌توان با تکیه بر این سه مؤلفه، ایرانی را از «دگر» آنها تمیز داد.

ایرانیان با توجه به اینکه در برابر بحران پیش رو چه واکنشی نشان دادند به سه دسته ایران‌گرایان، اسلام‌گرایان و ایران-اسلام‌گرایان تقسیم می‌شوند. دلیل‌ها و چگونگی بروز بحران هویت، ویژگی‌های این سه گروه و نگرش هویتی یکی از اسلام‌گرایان، ابوریحان بیرونی، از مهم‌ترین بحث‌های این مقاله است.

مهم‌ترین پرسش‌هایی که مقاله در پی پاسخگویی به آنهاست عبارت‌اند از:

۱. ایرانیان در روبه‌رو شدن با بحران هویتی ناشی از فتح ایران به دست عرب‌ها چه واکنشی نشان دادند؟
۲. جایگاه ابوریحان بیرونی در هویت‌سازی ایرانیان در دوره بعد از اسلام کجاست؟ به عبارت دیگر، او در جایگاه یکی از نخبگان علمی ایران چگونه به بحران پیش رو پاسخ داد؟

فرضیه‌های این مقاله عبارت‌اند از:

۱. ایرانیان پاسخ‌های متفاوتی ارائه کردند و در جمع‌بندی، برخی بر پایهٔ ایرانیت (ایران‌گرایان) و برخی بر پایهٔ اسلامیت (اسلام‌گرایان) به معرفی خود پرداختند و دسته‌ای نیز با حفظ ویژگی‌های ایرانی خود و قبول اسلام (ایران-اسلام‌گرایان) سعی در آشتی دادن این دو داشتند.

۲. بیرونی از اسلام‌گرایان بود و در پاسخ به بحران پیش رو، با رد هویت ایرانی خود، هویتی از نوع اسلامی برگزید.

روش این تحقیق، ترکیبی و تلفیقی^(۱) است، یعنی ترکیبی از روش تبیینی (علت‌یاب) و روش تفسیری-تفهیمی (معناکاو) و از هر دو برای درک چرایی و چگونگی وقوع بحران هویت بعد از حملهٔ عرب‌ها به ایران و پاسخ ایرانیان استفاده شده است. این پژوهش در سطح داده‌شناسی به روش تحقیق اسنادی تاریخی انجام شده است. نخست با استفاده از روش علمی تحقیق در تاریخ، اطلاعات منبع‌های مختلف جمع‌آوری و سپس در مرحلهٔ گزینش داده‌ها، بر اساس اصول نقد تاریخی متن‌ها و منبع‌ها (نقد داخلی و خارجی)، از مطلب‌های مورد نیاز استفاده شد.

بحران هویت در ایران

در ایران بحران هویت زمانی شکل گرفت که برخی از مهم‌ترین عنصرهای هویت ایرانی مانند سرزمین/جغرافیا، دولت و دین در معرض تغییر و تبدیل قرار گرفتند یا از میان رفتند. ایران جز نواحی اندکی از آن در کمتر از ربع قرن به اشغال عرب‌های مسلمان درآمد. در جریان فتوحات، تمام مرزهای سیاسی و جغرافیایی ایران درنوردیده شد و این سرزمین در داخل حکومت بزرگ‌تری به نام خلافت اسلامی قرار گرفت که دیگر تمایزی میان ایران و انیران در آن وجود نداشت. دولت نیز که یکی از پایه‌های اصلی هویت، به‌ویژه هویت ایرانی در طول تاریخ به شمار می‌آمد، با قتل آخرین شاه ایران باستان، یزدگرد سوم و فروپاشی سلسلهٔ ساسانی از میان رفت. با این رویداد، دیگر مؤلفه‌های هویت از جمله دین (که به دولت بسیار وابسته و به قولی همراه با آن بود)، فرهنگ، آداب و سنت‌ها، زبان و سرزمین در برابر مهاجمان و بیگانگان بی‌دفاع ماندند، برخی از آنها در کشمکش‌ها باقی ماندند و برخی دیگر دوام نیاوردند. با فروپاشی دولت ساسانی دین رسمی ایران، زرتشتی جای خود را به رقیب تازه‌وارد خود یعنی اسلام داد.

(1) Synthetic

پاسخ به بحران

در شرایط احساس خطر، اضطراب و بحران، فرایند هویت‌سازی تشدید می‌شود (بشیریه، ۱۳۸۳: ۱۸۸). در واقع هویت گروهی واکنشی در برابر تهدید از خود بیگانگی و مسخ به دست دیگری است (شریعتی، ۱۳۸۰: ۱۱۱). ایرانیان در روبه‌رو شدن با بحران پیش‌آمده واکنش‌های مختلفی نشان دادند که بر اساس آن می‌توان آنها را در سه گروه کلی ایران‌گرایان، ایران-اسلام‌گرایان و اسلام‌گرایان جای داد.

گروه نخست: ایران‌گرایان

این گروه کسانی بودند که نخواستند یا نتوانستند با شرایط جدید کنار بیایند و با نفی و انکار آن سعی کردند همچنان خود را با تکیه بر مؤلفه‌های هویتی ایران باستان معرفی کنند. به عبارت دیگر، این گروه بر پایهٔ ایرانیت خود با بحران پیش‌آمده روبه‌رو شدند.

گروه دوم: ایران - اسلام‌گرایان

این گروه از ایرانیان تلاش کردند با شرایط جدید به شکلی شایسته کنار بیایند و میان ایرانیت و اسلام نوعی سازش ایجاد کنند. به سخن دیگر، نه گذشتگان‌شان را انکار کردند و نه با تعصب نسبت به گذشته به رد شرایط جدید پرداختند بلکه هم عناصری از اقوام تازه‌وارد را پذیرفتند و هم به گذشتهٔ خود بالیدند و با تکیه بر ایرانیت و اسلامیت، خود را معرفی کردند.

گروه سوم: اسلام‌گرایان

این دسته شامل ایرانیانی بودند که نه تنها به دین جدید درآمده بودند بلکه گذشتهٔ خود را دورهٔ جهل، شرک و پلیدی می‌نامیدند و آن را انکار می‌کردند. آنها در شرایط جدید غرق شده بودند و خود را تنها با مؤلفه‌های جدید و به‌طور عمده دینی تعریف می‌کردند. این گروه به اسلام، زبان عربی و در برخی موقعیت‌ها فرهنگ عرب می‌بالیدند، عرب را برابر با اسلام می‌پنداشتند و به مقابله با کسانی می‌پرداختند که قوم عرب را تحقیر می‌کردند. ایرانیانی که به ایران باستان و آنچه از آن بازمانده بود افتخار می‌کردند از نیش قلم و زبان این گروه در امان نبودند که از میان آنها می‌توان صاحب‌بن عباد، ابن قتیبه دینوری، بدیع‌الزمان همدانی و ابوریحان بیرونی را نام برد.

بیرونی و هویت ایرانی

برخی ابوریحان بیرونی را دارای گرایش‌های ایرانی‌گری دانسته‌اند و بر آن‌اند که او به ایران و ایرانی تعصب و تعلق خاطر داشته است (بیرونی، ۱۳۶۲: ۶۹). این گروه بیش از همه به انتقاد ابوریحان از ابن‌قتیبۀ دینوری استناد می‌کنند. ابوریحان در آثار الباقیه عن القرون الخالیه به فراخور بحث، بندی را به نقد کتاب تفضیل عرب بر عجم نوشته محمدبن عبدالله بن مسلم بن قتیبه جبلی اختصاص داده و گفته است ابن‌قتیبۀ در آن کتاب ادعا کرده که تازیان در علم ستاره‌شناسی و نجوم بر عجم برتری داشته‌اند و «همچنین ایرانیان را از اراذل امم و پست‌ترین مخلوق دانسته است». ابوریحان این ادعاها را ناشی از تعصب ابن‌قتیبۀ دانسته و در رد آنها گفته است: «اعراب از علم هیأت جز آن اندازه که برزیگران هر بقعه می‌دانند، چیزی بیشتر نمی‌دانند» (بیرونی، ۱۳۷۷: ۳۶۹-۳۷۰).

باید گفت این دفاعیه از نمونه‌های نادر گفته‌های بیرونی در حمایت از ایرانیان در برابر حمله‌های عرب‌ها و ایرانی‌های اسلام‌گراست و البته او به تمام تحقیرهایی که دینوری در این اثر نسبت به ایرانیان روا داشته^۱ پاسخ نگفته است. نکته دیگر اینکه بیرونی نه تنها در پاسخ به این‌گونه نامهربانی‌ها، افتخارهای ایرانیان را در آثار خود بیان نکرده، بلکه در جای‌جای آنها به نقد و رد باورها، اعتقادات و رسوم آنان پرداخته است و کسانی مانند حمزه اصفهانی، احمدبن طیب سرخسی و دیگر ایرانیانی را که درباره عادات و آداب ایرانیان تعصب به خرج داده یا سقوط حکومت عرب‌ها را پیش‌بینی کرده بودند سرزنش کرده است (بیرونی، ۱۳۷۷: ۷۹، ۳۰۵).

ویژگی‌های اسلام‌گرایانه بیرونی

ویژگی‌هایی که ابوریحان را از نظر هویتی در جرگه اسلام‌گرایان قرار می‌دهد می‌توان به سه دسته کلی تقسیم کرد.

الف. نپذیرفتن عقیده‌های ایرانیان

یکی از راه‌های شناخت میزان تعلق خاطر تاریخ‌نگاران و دانشمندان ایرانی به ایران و ایرانیت، باور داشتن آنها به آموزه‌ها و اعتقادات ایرانیان باستان است. بیرونی با نپذیرفتن اندیشه‌های ایرانیان باستان و هر آنچه در دایره آموزه‌های دین اسلام نمی‌گنجد، ارتباط خود را با گذشته و آداب و سنت‌های ایرانی به کم‌ترین حد کاهش داد و در تعالیم جدید غرق

شد. او در آثار الباقیه عن القرون الخالیه به طور سربسته این باور ایرانیان را که کیومرث نخستین انسان بوده رد کرده و آورده است: «ایرانیان طوفان [نوح] را جملگی منکرند و عامه مجوس نیز، و می گویند پادشاهی شان از کیومرث تا به حال متصل بوده است» (همان: ۳۴). او در جای دیگر این کتاب به صراحت از برخی ایرانیان که فریدون را با نوح (ع) منطبق دانسته اند انتقاد کرده و گفته است: «این سخنان ژاژخایی و هرزه درایی است» (همان: ۱۷۷). از نظر او نخستین انسان کسی جز آدم نبوده است (بیرونی، ۱۳۵۲: ۱۰۹).

این انتقادهای بیرونی تنها به ابتدای آفرینش و رویدادهای پیش از تاریخ محدود نمی شود. او نوک پیکان حمله های خود را به سوی بسیاری از آداب، رسوم و اعتقادهای ایرانیان باستان نشانه گرفته و در آثار الباقیه عن القرون الخالیه بعد از اینکه تعدادی از جشن ها و ماه های پارسی را بدون نظر دادن درباره آنها معرفی کرده این گونه ادامه داده است: «من بر سر آن بودم تا هنگامی که در نقل ماههای پارسی هستم، تنها به حکایت آن پردازم و از نزد خویش چیزی بر آن نیفزایم. چون کذب و محالات و آراء رکیک بسیار در آن راه یافته است، اگر در جای از تصحیح این اقوال لب فرو بندم ترک نصیحت کرده ام» (بیرونی، ۱۳۷۷: ۳۴۷). او برای اینکه ترک نصیحت نکرده باشد نظر خود را درباره برخی از آداب ایرانیان اعلام کرده است، برای مثال درباره «افسون اسفندار مذ ما» گفته است «بطلانش آشکار است» (همان: ۳۵۶).

بیرونی در التفهیم لاولئال صناعة التنجیم درباره جشن سده آورده است: «در شبش آتش زنند بگوز و بادام و گرد بر گرد آن شراب خورند و لهو و شادی کنند و نیز گروهی از آن بگذرند تا بسوزانیدن جانوران» (بیرونی، ۱۳۶۲: ۲۰۷) و در آثار الباقیه عن القرون الخالیه به کسانی که چنین اعمالی را انجام می دهند نفرین فرستاده است (بیرونی، ۱۴۲۲: ۲۸۲). جلال الدین همایی بر این باور است که بیرونی به سبب اینکه آزار و اذیت حیوانات را دوست نداشته، آنها را به انتقام خداوندی وعده داده و در این راه تحت تأثیر عقیده های مانوی بوده است (بیرونی، ۱۳۶۲: ۷۰).

بیرونی همچنین مجد و عظمت ایران باستان را ساخته ذهن ایرانیان شعوبی و متعصب دانسته است. او در کتاب الجماهر فی الجواهر که درباره کانی شناسی و سنگ های قیمتی است، در بحث یاقوت با اشاره به جواهرهایی از این نوع که در فتوحات ایران به دست آمده، از مقدار، درستی و وزن آنها اظهار شگفتی کرده و گفته است: «ایرانیان برای برتری دادن پادشاهان خود و نشان دادن تفضیل مُلک و کشورشان بر دیگران، در این باب اضافاتی داشته اند» و در

جای دیگر همین کتاب دربارهٔ ثروت شگفت‌آور پادشاهان ایران در عهد ساسانی آورده است: «این را بجز حماقات عجم به شمار نمی‌آورم» (بیرونی، ۱۳۷۴: ۱۴۵، ۱۴۸).

ابوریحان حتی از کسانی مانند حمزهٔ اصفهانی که دربارهٔ آداب و سنت‌های ایرانی تعصب داشته‌اند انتقاد کرده است. به اعتقاد او اصفهانی «در رساله‌ای که دربارهٔ نوروز نوشته، برای ایرانی‌ها تعصب به خرج داده و به همین دلیل بر خطا بوده است» (بیرونی، ۱۳۷۷: ۷۹).

ب. برتر دانستن زبان عربی از زبان فارسی

بیرونی زبان فارسی را کم‌ارزش و تنها برای بیان داستان‌های شبانه مناسب دانسته است (بیرونی، ۱۳۸۳: ۱۶۹). در این باره برخی اظهار داشته‌اند که «بیرونی به جهت امکانات گسترده‌ای که زبان عربی در تمامی فنون داشته است آن را به دیگر زبانها ترجیح داده است. زیرا که زبان عربی در قرن پنجم گسترش و تکامل در زمینه‌های علمی، ادبی و فنی را پشت سر گذاشته بود و به صورت یک زبان جهانی و همگانی درآمد بود» (الکک، ۱۳۵۳: ۳۲۴). باید گفت این گزاره تنها بخشی از واقعیت را نشان می‌دهد و بهره‌گیری بیرونی از زبان عربی و برتر دانستن آن از زبان فارسی مربوط به برتری فنی عربی بر سایر زبانها نیست. از آثار و نوشته‌های بیرونی چنین برمی‌آید که او دلیل‌های مختلفی برای این نظر خود داشته که یکی از آنها توان اندک زبان فارسی برای انتقال مفهومی‌های علمی بوده است. بیرونی در این باره می‌گوید: «اگر کسی اثر علمی‌ای که از عربی به فارسی نقل شده است، را بررسی کند درمی‌یابد که چگونه بعد از ترجمه، رونق آن دانش از میان رفته و دیگر نمی‌توان از آن بهره گرفت. سبب آن است که این گویش (زبان فارسی) فقط برای داستانهای خسروانی و قصه‌های شبانه مناسب است» (بیرونی، ۱۳۸۳: ۱۶۹). علاوه بر این، از نظر او زبان عربی به سبب اینکه زبان وحی، قرآن و به‌طور کلی دین اسلام است بر سایر زبانها برتری «ذاتی» و «گوهری» دارد «و این بلاغتی است که در زبان عربی است، اگر از سود آن پرسیده شود، برتری گوهری آن است که پیامبر علیه‌السلام دربارهٔ آن گفته است: ان من البیان لسحرا» (بیرونی، ۱۳۵۲: ۸).

ابوریحان برای تحقیر کسانی که زبان فارسی را برتر از عربی می‌دانستند هر فرصتی را غنیمت می‌شمرد. او در کتاب *تجدید نهایات الاماکن لتصحیح مسافات المساکن* نخست به کسانی اشاره کرده که هیچ ارجی برای دانش موضوع کتابش (مسافات و مسالک) قائل نیستند و در مقایسه‌ای بدون مناسبت و عجیب گفته است میان کسانی که منکر اهمیت دانش

مسالك و الممالك و مسافات می‌شوند با کسانی از مردم زمان ما «که فارسی را بر عربی برگزیده‌اند، هیچ فرقی نیست» (همان: ۹).

هرچند بیرونی از برتری ذاتی و گوهری زبان عربی بر دیگر زبان‌ها سخن گفته، به تلاش‌های دانشمندان ایرانی و غیرایرانی، به‌ویژه مترجمان نیز اذعان کرده است که با وضع واژگان علمی و فنی در فربه ساختن زبان عربی نقش مهمی ایفا کرده‌اند و آورده است: «در گذشته در علم جدل و کلام و منطق چون از الفاظ و کلماتی چون 'ایساغوجی، قاطیغوس و باری ارمیناس' استفاده می‌شد مردم از این دانش‌ها بیزار می‌نمودند، حق با ایشان است و گناه مترجمان است، چه اگر نام‌ها را به عربی برمی‌گرداندند و به جای آن کلماتی چون؛ مدخل، مقولات، قیاس و برهان می‌آوردند، همگان در پذیرفتن آن شتاب می‌ورزیدند و از آن روی بر نمی‌تافتند. چنانچه اکنون اینگونه است» (همان: ۸). با این عبارت، بیرونی نشان داده که زبان عربی نیز مانند فارسی از ابتدا گنجایش حمل مباحث فلسفی، منطقی و علمی را نداشته است و دانشمندان و مترجمان پس از قرن‌ها با ساختن واژه‌های مناسب، آن را به شکلی درآورده‌اند که بیرونی در قرن پنجم به آن سخن گفته و آثارش را نوشته است. همچنین عربی هیچ برتری ذاتی و گوهری بر دیگر زبان‌ها ندارد و خود نویسنده به این پرسش پاسخ می‌دهد که چگونه زبانی که در عصر جاهلیت هیچ بار علمی نداشت به این میزان از قوت رسید.

حتی اگر پذیرفته شود که زبان فارسی توان کشیدن بار معنی‌های علمی را نداشته یا عربی به سبب آنکه زبان دین بوده برتری ذاتی بر دیگر زبان‌ها داشته است، این گفته‌های تند بیرونی درباره زبان مادری‌اش را نمی‌توان توجیه کرد که «اگر مرا به عربی دشنام (هیجا) گویند، دوستتر دارم تا به فارسی ستایش (مدح) نمایند» (بیرونی، ۱۳۸۳: ۱۶۹) و زبان فارسی فقط برای قصه‌های شبانه مناسب است.

پ. برابر دانستن عرب با اسلام

شاید بتوان صریح‌ترین و روشن‌ترین دلیل را درباره اسلام‌گرا بودن ابوریحان بیرونی در اعتقاد راسخ او به انطباق کامل اسلام و عرب و نبود تمایز میان این دو مشاهده کرد. بیرونی با قاطعیت، همراه بودن دین اسلام و دولت عربی را این‌گونه اعلام کرده است: «دین و دولت ما عربی است؛ دین و دولت، توأمان است، بر فراز یکی از آنها نیروی الهی است و بر فراز دیگری دست آسمانی برافراشته است» (بیرونی، ۱۳۷۰: ۱۴). به عقیده او تا زمانی که

دین اسلام پابرجاست، دولت عربی نیز باقی است و هرگونه تلاش برای تغییر دولت عرب با وجود رواج دین اسلام در کشور بیهوده است: «چه بسا طوایفی بویژه از گیل و دیلم^۲ گرد آمدند، تا جامهٔ عجمی بر دولت بپوشند اما موفق نشدند، مادامی که روزانه پنج بار اذان در گوشه‌هایشان به صدا درمی‌آید و در صفهای نماز، قرآن به عربی مبین خوانده می‌شود و در مسجد بدین زبان بر آنان موعظه بخوانند... ریسمان اسلام پاره نشود در آن خللی نیابد» (همان‌جا). او همچنین سعی داشت آرزوی کسانی را که به بازگشت دولت از عرب به عجم امیدوار بودند بیهوده جلوه دهد و حتی با بهره‌گیری از حدیث‌های ساختگی، ادامه داشتن دین اسلام و دولت عرب را تا روز قیامت ثابت کند. در زمان او شخصی به نام احمد طیب سرخسی با «تدبیر و شواهد نجومی» ثابت کرد که «دولت و حکومت عرب برگردد و کیش اسلام مبدل شود» و «در دل و جان مردم ضعیف‌نفس و ساده‌لوح خیال بیهوده کاشت» اما بیرونی در رد پیش‌بینی او این حدیث ساختگی را دستاویز قرار داد: «پیامبر ما گفته است که دین او بر همهٔ دین‌ها چیره شود و حکومت در عرب تا صبح روز واپسین متصل خواهد ماند» (بیرونی، ۱۳۷۷: ۳۰۵).

شاید انتقاد شدید بیرونی از دولت ایرانی آل‌بویه که خلافت عباسی را در تنگنا نهاده و از قدرت آن کاسته بود، به همین دلیل یکی انگاشتن اسلام و عرب بوده باشد: «در عهد آل‌بویه تنها ریاستی که در دست بنی‌عباس ماند امری دینی و اعتقادی بود نه آنکه سلطنت دنیوی باشد» (همان: ۲۰۳). او همچنین به دادن لقب‌های دوگانه و سه‌گانه به دوست و دشمن زیر فشار آل‌بویه اعتراض می‌کرده^۳ و به جشن‌هایی که عضدالدوله هر سال در هنگام نوروز بر پای می‌داشت روی خوش نشان نمی‌داده است (همان: ۲۰۴، ۳۵۷). این در حالی است که دولت آل‌سامان را که مطیع خلیفه بودند ستوده است (همان: ۲۰۶).

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه دربارهٔ بیرونی گفته شد و با در نظر گرفتن تعداد به‌نسبت زیاد باورهای او، در برابر یک نمونهٔ نقض، می‌توان نتیجه گرفت که بیرونی برای خود هویتی از نوع اسلامی قائل بود. او آنچه را مربوط به ایران و ایرانی بود با واژه‌ها و عبارت‌هایی چون تعصب، حماقت، جهل نفی کرد و به ظرفیت نداشتن زبان فارسی برای نشان دادن معنی، برتری ذاتی نداشتن آن و بیهودگی برخی باورهای ایرانی اذعان داشت. در مقابل، از نگاه بیرونی هرچه به دین اسلام نسبت داده شده بود مقدس شمرده می‌شد، زیرا او نتوانسته یا نخواسته

بود میان عرب، فرهنگ و زبان عربی و دین اسلام تمایز قائل شود. دولت عربی از آن رو برای بیرونی مقدس بود و از آن دفاع می‌کرد که نماد اسلام به شمار می‌رفت و به زبان عربی بدان سبب ارج می‌نهاد که زبان وحی و دین بود. شاید بتوان این رفتار بیرونی را واکنشی به روند روبه‌رشد فرهنگ، تاریخ و زبان ایرانی به شمار آورد که با نهضت نگارش شاهنامه‌های منثور و منظوم به زبان فارسی آغاز شده، با جنبش ترجمه تاریخ ایران و بومی کردن دین (با ترجمه تاریخ طبری و تفسیر جامع‌البیان طبری به فارسی) ادامه یافته و در شاهنامه فردوسی به اوج خود رسیده بود. باید گفت فردوسی هم از نظر مکانی در نزدیکی بیرونی و هم از نظر زمانی هم عصر او بوده است اما او با تفاوت قائل شدن میان عرب و دین اسلام و نفی یکی و قبول دیگری، برای خود هویت ترکیبی ایرانی-اسلامی را تعریف کرد، درحالی‌که بیرونی با در نظر نگرفتن این تفاوت، ناگزیر از میان اسلام (به همراه دیگر عنصرهای عربی) و ایران، اسلام را پذیرفت و آنچه را با آن همراه نبود نادیده گرفت که این بینش به سبب ارادت و تعصب این دانشمند ایرانی به دین اسلام بود.

پی‌نوشت

۱. ابن‌قتیبه با رد برخی از ادعاهای ایرانیان شعوبی مسلک در برتری بر عرب‌ها، به بیان برتری عرب بر عجم پرداخته است، از جمله اینکه به‌طور مبسوط عرب‌ها را شجاع‌تر از ایرانیان خوانده و برای نشان دادن این برتری از آوردن حدیث‌های جعلی نیز خودداری نکرده است، مانند: پیامبر به سلمان گفت «بدخواه عرب مباش تا بدخواه من نباشی» (ابن‌قتیبه، ۱۳۷۳: ۳۷۰، ۳۷۴-۳۷۵).
۲. اشاره به مرداوینج زیاری و آل‌بویه دارد.
۳. لقب‌هایی مانند عضدالدوله و تاج‌الملکه که فناخسرو با زیر فشار گذاشتن خلیفه به دست آورده بود و بعد از او نیز مرسوم شد (بوسه، ۱۳۷۲: ۳۲۹).

منابع

- الکک، ویکتور ۱۳۵۳ «اسلوب بیرونی در فهم و تفهم». یادنامه بیرونی. تهران: شورای عالی فرهنگ و هنر. صص ۳۱۹-۳۳۳.
- بشیریه، حسین ۱۳۸۳ «ایدئولوژی سیاسی و هویت اجتماعی در ایران». ایران؛ هویت، ملیت، قومیت. تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی. صص ۱۱۵-۱۳۲.
- بیرونی، ابوریحان ۱۳۵۲. تجدید نهاییات الاماکن لتصحیح مسافات المساکن. ترجمه احمد آرام. تهران: دانشگاه تهران.

- بیرونی، ابوریحان ۱۳۶۲. *التفهیم لآوائل صناعة التنجیم*. با مقدمه و تعلیقات جلال‌الدین همایی. تهران: بابک.
- بیرونی، ابوریحان ۱۳۷۰. *الصیانة فی الطلب*. تصحیح عباس زریاب. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- بیرونی، ابوریحان ۱۳۷۴ ش. *الجماهر فی الجواهر*. تحقیق یوسف الهادی. تهران: شرکت النشر و العلمی الثقافی.
- بیرونی، ابوریحان ۱۳۷۷. *آثار الباقیه عن القرون الخالیة*. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیرکبیر.
- بیرونی، ابوریحان ۱۳۸۳. *الصیانة فی الطلب*. ترجمه باقر مظفرزاده. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- بیرونی، ابوریحان ۱۴۲۲ هـ. *الآثار الباقیه عن القرون الخالیة*. تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- شریعتی، احسان ۱۳۸۰. «دربارۀ هویت ایرانی». *خودکاوی ملی در عصر جهانی شدن*. تهران: قصیده‌سرا. صص ۹۹-۱۲۶.
- دینوری، مسلم بن قتیبه. ۱۳۷۴ ق. *کتاب العرب*. الطبعة الرابعة، اختیار و تصنیف محمد کرد علی، قاهره. مطبعه لحنه التالیف و الترجمة والنشر.
- بوسه، هیرمبرت ۱۳۷۲. «ایران در عصر آل بویه». *تاریخ ایران کیمبرج*، ج ۴. ترجمه حسن انوشه. تهران، امیرکبیر. صص ۲۱۷-۲۶۲.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی